

میان آنها برافروخت و گروهی از ماولیهایی مرآت را
بشورش برانگیزاند و خودش دارای آنجا گشت (۱۵۸)
(۱۶۳۶)

به همین گونه مانند شیرکبه در همیشه خود پوشش خود
بهر جای برنگاشته چشم بهر سوی میدوزد تا شکار
خود را بچنگ آرد سیواحی و ذرهای استوار آن
سوانه را یکی پس دیگری بدست آورد و در اندک
روزگاری دارای همه سرزمینهای شد که میان چان
و نیر افتاده بودند

چون بمران روزها پادشاه جاپور در بیرون سرگرم
گرفتن کشورهای فرودینی بود و در درون با پایان
دبستگ بساختن بسیادهای بلندیکه پس از آن ماه
ناموری آن پامی تحت شدند سپرداخت از آنگونه فرآ

کہ سیواجی باپایان شتاب ہر روز بکثرتِ خودش
 راہ میسدا و خوبی ہم از بینی کسی بیرون نیامد و در
 بیچیک از آبادانی ہائیکہ در آن گرد و بر بو و نیر چہرہ بی
 آسایشی و ہم خوردگی پدیدار نکشت و از ہمیں کیے
 اندازہ شگرفی از نامہنجا رہمای او از نگاہ بزرگان
 بیجا پور پوشیدہ ماند تا آنکہ کہ گنجینہ پوشاہی را کہ
 برای بردن بیجا پور بار بود در راہ کوکن بزد و چون
 کارکنان پوشاہی و پپی جستجوی راہزن برآمدند ہم
 اینرا دریافت نمودند کہ آن کار کہ بودہ و ہم دانستند
 کہ پنج وژ بسیار استوار کار آمد کہ در میان گردنہا
 بر بلند رہمای کوکن بنیاد داشتند بدست سیواجی
 ورافتاوہ

بہمدان زودی برہمنی کہ از افسران سیواجی بود کار

واستان ترکمانان هند

را بر فرمانده برینی کوکن تنگ نمود و او را که مسلمانی
بود ناگزیر ساخت که بسپرد همه دژهای خود فرمان نوشت
پس از آن کلیان را که آراگاه فرماندهی او بود با همه
خامه رو آن از او گرفت و او را نزد سیواجی فرستاد
سیواجی از رخ نمودن آن فیروزی چنان
شگفته شد که در پوست نمیکنید و از روی خوی بزرگی
که خداوندش به بخش شکر فی بهره مند فرموده بود پای
پزیرائی آن فرمانده بجا پوری را گرامیداشته با خوشدلی
روانه اش فرمود

چون سیواجی چنانکه گفته شد همان چیزها را آموخت که
بزرگان مرآت میآموختند از نوشت و خواند آ نمای بی بهره
بود که نام خود را نمی توانست بنویسد یا بخواند مگر اینکه
در کاروانی و هوشیاری و دانستن افسانههای

کہ نامہ ہای بزرگ از انہا پر بووند سر آمد مردمان برای
خودگشت و از ہمین روی کمر بہ دشمنی مسلمانان و بر
روی کار آوردن آئین ہای پیشینہ ہندوان و تازہ
کردن آنچه بہ درازوستی مسلمانان از میان آن گرو
ور افتادہ بود استوار پرست و چون دید کہ از ہمین
دلہای ہندوان بدوستی او گرویدہ شد رفتار سے
بہ بنجار گفتار پیغمبران کیش خود پیش گرفت و پرستش
بت ہای ہندوان را کہ خدایان آن گرو ہند از روی
آئین آنها پیشہ کرد و پارسائی و پرہیزگاری را نیز بر
آنها بیفزود

ہر یک ازین کردار ہائیکہ گفتہ شد در جای خود چنان
کار گرفتند کہ چندان دیر نکشید کہ آوازہ نامدار سے
سیواہی گوشزد مردمان دور و نزدیک شد و کارش

واستان ترکتازان ہند

چنان بالا گرفت کہ دربارِ حیا پور آنرا از تروستی
 خودش دور نمود و باور نمود کہ رسیدن بدان
 پایہ بی رہبری و آموزگاری پدرش بودہ از نیروی
 بزرگانِ آن دربار بی آنکہ ناخوشی و خشم نہانے
 خود را آشکار نمایند پدر او سیوا جی را نزد خود بہمانے
 خواندہ اورا گرفتند و در جای سر پوشیدہ کہ یکدر
 داشت زندانش نمودند و گفتند کہ اگر سیوا جی
 تا آئنیہ روز بدرگاہ نیاید آن در را نیز پوشیدہ نمایند

ساخت (۱۰۶۰ تا ۱۶۴۹)

گویند آنکہ مایہ گرفتاری او شد بزرگ خاندان گورپارہ
 بود و سیوا جی پس از آن با او از در کینہ توتس
 درآمدہ بسزای سختش رسانید
 چون سیوا جی از آنگونہ گرفتاری پدر شنید دووناوش

از معرشت برآمد و چنان از برای پدر بی آرام و بیمناسبت
 شد کہ میخواست بسپرد خویش گردون نهد مگر باز چون
 از بدپیمانی و دغا بازی دشمن بیاورد دانست کہ اگر خورا
 سپرد نماید پیش از آن نخواهد شد کہ پدرش در زندان
 از ریج تنہائی رہائی میابد و روزگار جدائی پسرش بیایان
 میرسد پس ہنرمہین دید کہ زاری نامہ بدست پیکہاسے
 چرب زبان بدرگاہ شاہجہان فرستاد و چاکریہای خود
 را کہ در نگہبانی سوانہ ہای کشور شاہنشاهی بجا آورده بود
 یادآوری نموده از او یاری جست

شاہجہان فرستادگان اورا نوازش فرمودہ فرمان
 سرچی پنجرار سوار بنام او داد و برای رہائی پدرش
 بہ جاپور سفارش فرمود

برخی نوشتہ اند دربار جاپور سہاجی را بپارش

شاهجهان رها نمود

گروهی نگاشته اند که چون کرناک بهم خورد و سرکشان
 جاگیر سهاجی را تاخت نموده پسر بزرگش را کشتند
 و در همه خامه رو بیجاپور مردمان جنگجوی کمر بشورش
 بستند و نزدیک بود که تحت بیجاپور سرنگون شود بزرگان
 آن کشور چاره کار را در همین دیدند که سهاجی را بر
 خوابانیدن آن آشوبها رها نمودند و چون دیده میشود که
 سهاجی تا چهار سال در زندان ماند گفته گروه دومین
 درست تر مینماید مگر ورین سخن نیست که در میان آن
 چهار سال دربار بیجاپور به بیم آنکه مبادا سیواجی لشکر
 مغول را بر سر بیجاپور کشاند آزاری به سهاجی
 نرسانند و سیواجی نیز از رهگذر گرفتاری پدر درجا
 خود آرام نشست

سیواہی تا پدرش از بند رہا شد (۱۰۶۴-۱۰۵۳) و پاپوشا
 یجا پور را سرگرم خوابانیدن آشوب کرنا تک دید و دوباره
 دست بکار زد و ہمان درازدستیہای پیشینہ را پیش
 گرفت و کشور کوسار فرودینی پونہ را بہ جنگ آورد
 گویند آن سرزمین فراخ اند گردنہ ہای
 پونہ بسوی فرودین کشیدہ بود تا بہ بالای رود کشنا
 و در دست یک راجہ ہندوئی بود و پیش از آن سیوا
 چندانکہ کوشیدہ بود کہ آن راجہ را در ناہنجاری با خود
 انبار نماید پیشرفتش نشدہ بود درین ہنگام سمانہ
 فراہم کرد کہ او را کشتند و کشتہ شدن ناگہانی او
 چنان مایہی آرامی مردم شد کہ درآمدن آن کشور بہت
 سیواہی از کارہای ناگزیری آن ہنگام گشت
 پس از آن سیواہی کارش ہمین بود کہ

داستان ترک تازان هند

دژهای کوه بنیاد را میگرفت و از نو بنیاد هم می
 نهاد و بهمین گونه بر نیروی خود میافزود که شاهزاده
 اوزنگزیب بفرمان پدر به دکن درآمد (کتاب ۱۰۶۶ تا ۱۶۵۵)
 سیواجی با او نیز راه فریبی که در سرشت او بود به
 پیمود چنانکه تخت کسان خود را نزد او فرستاده بندگی
 خود را باستان شهنشاه مغول آشکار نمود و بمیابخی
 او از دربار دلی فرمان داشتن آنچه بچنگ آورده بود
 بدست آورد و چون چشم اوزنگزیب را که بچنگ
 پادشاه گلکنده میپرداخت دور دید در خاک شهنشاهی
 آغاز تاخت و تاز نموده چنان ناکمان خود را بر در شهر
 جویر رسانید که مردم آنجا بجز سپرد کاری نتوانستند
 کرد

سیواجی از آنجا لغامی بکیرانی بدست آورده خواست

با احمد نگر نیز ہمان گونہ رفتار نہاید پیش رفتش نشد زیرا کہ
پیش از آنکہ مردم آنجا را بتواند سراسیمہ ساخت کار
اورنگزیب در کشائش کشور بالا گرفت و اورا ناگزیر
ساخت بر اینکہ کان خود را نزد اورنگزیب کہ در آن
ہنگام گروہی پور نشستہ بود فرستادہ پوزشہا
گوناگون خواست و چشم پوشی گناہان خود را ازو
در خواہ نمود

اورنگزیب کہ از بیماری پدر شنیدہ دیدہ اندیشہا
بسوی دہلی بیشتر کشادہ بود تا بہ دکن آں ہنگام را
خاموش ماند تا آنجا کہ از برہانپور بسوی مالوہ در
جنبش بود و باز در خواست نامہ سیواجی بدینگونہ پیش
او در رسید کہ بندہ برای چاکری در اردوی والا آمادہ
است بہ پیمان اینکہ از گناہ من در گزند و در کلیان را

داستان ترک تازان ہند

با خامہ رو کوکن کہ من گرفتم و اکنون بجاک سرکار پادشاہ
 افتزودہ شدہ است بمن و اگر ازند
 اورنگزیب در دم گناہ اورا بہ پیمان اینکہ دو سہ ہزار
 سوار بنو کری بفرستد بخشید و دیگر خواہشہای اورا
 برآئندہ گزارشت

چون سیواجی نیز مانند او در ہمچنین جایہا پرکار و در
 فریبندگی ہشیار بود در فرستادن سواران خود کوتاہی
 نمود و گفت تا ہنگامیکہ شاہزادہ بدآنچہ من خواستہ ام
 زبان نہد مرا در چاکری خود نخواہد یافت
 اورنگزیب اورا پاسخ داد و دینی کار خود رفت
 سیواجی تا ختن بیجاپور را پیشنہاد
 اندیشہ خود ساخت

در آنمیان ابراہیم عادلشاہ چنانکہ گفتہ شد مرده و بزرگان

دربار او کوئی علی نام را فرزند او شمرده بہ تخت
 برواشته بودند و خود کشور میرانند و چون ستیزہ
 جوئی سیواجی را از اندازہ بیرون دیدند و از امان
 و کامیابیہای او نیز شنیدند کہ چہل و نسیار استوار
 بنیاد بناود و بہمان شمارہ ہا بچک آورده داشتند
 کہ اگر بیش از آن خاموش نشیند تا زیر تخت و کشور
 پرورد خواهند گفت از نیروی پانزود ہزار سپاہ
 بسرورگی افضل خان بہ نشاندن آشوب او فرستاد
 افضل خان بامید تلباتیدن او برہمتی را کہ
 رازدار و از رہبر او دلش پاک و استوار بود پیغام
 ہای ورشت نزد او فرستادہ او را بہ بدفرجامی سرشی
 بیاکمانید

سیواجی آن بزمن را بگوئد کہ میدانست پخت

و با او سانشس نموده بازش گردانید
 آن فرستاده نروخان باز آمده گفت که سیواجی
 آماده سپرد خویش است و از بیم کینفر سرکارخان
 زهره آن ندارد که چنان کند و هرچه از دریافتهای
 خود وانمود ساخت از زمین کونه بود
 پس از آن افضل خان از راه های پیچ وریج جنگلها
 و شوار گزار آن دره ها خود را بنزدیکی پرتاب گر که آرامگاه
 فرماندهی سیواجی بود رسانید که سیکی از او در رسید
 و پیام آورد که من سر بندگی دارم و از جان خود میترسم
 اگر شما تنها بیائین و بیایید و مرا دیدن کرده به بخشش
 خود پشت گرم نمایید بیم از دل من بیرون خواهد رفت
 افضل خان پذیرفت و لشکر خود را گزاشته
 با چند تن روانه شد و چون بنزدیکی جانی که باستی

یکدیگر را ببینند رسید آنها را نیز گزاشته بایکتن
میشرفت

سیواجی لشکر خود را گرداگرد کوهها و گردنهها گزاشته
فرمان داده بود که تا آواز شیپور از بالای باره بلند
میشود سپاه دشمن بریزند و زرهی زیر جامه پوشیده
دشمن بر آن بست و پنجه آهنین که بسیار تیز بود
مانند دستکش دست نموده در استین دراز خود پنهان
داشت و بایکتن از باره سرزیر شده ترسان
و لرزان پس و پیش خود را نگریسته میرفت
تا بدانجای رسید و افضل خان را بغلگیری کردن
همان بود و پنجه آهنین را به پهلوی او زدند همان
افضل خان جامه تن زین نازکی پوشیده
بود و تارفت بخود بجنبه داشته از دست سیواجی

داستان ترک‌تازان هند

بر شکش فرورفت و کارش ساخته شد و گرچه هم‌پیش
 بر سر سیواچی زد مگر چون او در زیر دستار خود
 بر سر داشت زخمی باو نرسید و او بیک زخم دیگر
 از همان دشنه کارخان را بیامان رسانید که آواز
 شیمپور بلند شد و سپاه مرآت ریختند بر لشکرخان
 که از کشته شدن سردار خود سراسیمه شده بودند و آنها
 را بی آنکه دست درازند یا کشتند یا پراننده ساختند
 یا دستگیر نمودند و سامان و سرانجام شان بدست

مرآت افتاد (۱۰۷۱ و ۱۶۵۹)

پس از آن از گریختگان هر کدام که از گرسنگی و
 آوارگی در جنگها فرود باز بدست مرآت افتادند و سیوا
 با همه شان مهربانی نمود و آنها که از همان گروه بودند
 برشته سپاه او بپیکند و دیگران از هزینه راه یا

بخانہ ہای خود بر گشتند

گویند یکی از سرکردگان مرآتہ کہ در شکر افضل خان
بود خواست کہ بچاکری سیواجی در آید و سیواجی
اورا بخششہا دادہ روانہ اش فرمود

این فیروزی بیشتر از پیشتر سیواجی را بلند آوازہ
ساخت پس بادل شاد آغاز کشور گیری نمود و در
اندک روز کاری ہمہ دژہای استوار آن سامان
را بچنگ آوردہ بگرفتن بازماندہ کشور کوکن میسر
کہ شنید سپاہ پرزورتری از جیپور باہنگ او جنبش
نمودہ و ناگزیر بازگشت شد (۱۰۷۲ ق ۱۶۶۰)

آنگاہ سپاہ خود را بدو بخش نمود یک بخش را
بنگبانی دژہا برکاشت و دیگر را واداشت بہ بندکردن
راہ خوراک بہ شکر جیپور و خودش در دژ بسیار

واستان ترکمانان هند

سخنچه که نپاله میگفتندش باره نشین شد
سیدی جوهر که مردم زنگ و سر کرده شکر بیجا
بود آن دژ را گرد گرفت و راه را بر درونیان بست

چون چهار ماه بر آن گزشت کار بر سیواجی
چنان تنگ شد که چاره بجز سپردن خویش نداشت
مگر چون از کارهای گزشته خویش اندیشید و دانست
که در آئین مسلمان اکنون خون او از هر کار که
پسندیده یوس است رواتر است پس سپرد
گشته شدن را بخود مالیده چالاک فریب آمیزی را
کار بست

چنانکه نوشته اند نخرت پیغام آشتی نزد جوهر فرستاد
و بسپرد خویش به پیمان چندی که پذیرفته شد تن در داد
آنگاه دل بدریا زده در دل تاریکی همان شب که بانداوش

باستی خود را بسپارد از در پیرون آمده راه گریز
پیشگرفت و تندرست جان از آن گرواب مرگ
بدر برد

بزرگان بیجاپور گریختن سیواجی را از بد آئینی جوهر
دانسته او را بسایم تخت باز خوانند و پادشاه را با
شکر گرانی بر سر سیواجی آورده (۱۰۷۳ تا ۱۶۶۱)
او را از در پی بدش افکنده نزدیک همه آنچه را
پسنگ آورده بود در میان یکسال بدست گرفتند و
چون کارهای بیجاپور رو به تباہی نهاد و بود ناگزیر گریختند
و پرداختند بکار جوهر که از رهزیر آن بدگمانی که بزکا
در باره او نموده بودند بخشم آمده در کرناٹک درش
سرسی بر افراشته بود

تا نزدیک دو سال که سرشان در نبر و جوهر گرم بود

واستان ترکتازان بند

سیواجی باز آنچه باخته بود برد و کشور خود را دوباره
فراخ ساخت چنانکه در همان هنگام بمیانجی پدرش
سهاجی با جاپور آشتی کرد و کشوری در دستش
ماند باندازه هشتاد و فرسنگ از خاک کون که در میان
گوه و کلیان بسوی دریا بود

نیز بر بالای گردنه ها از برین سوی پونه تا به فرودین
مریچ که بر رود کشنا است نزدیک چاه فرسنگ
زمین در درازنا و از خاور بباختر سی فرسنگ در
پسنا آنهم در جانی که پهن ترین آن بوم بود کرده کشور
شد

با آنمایه زمین چیزی نگزشت که دارای هفت هزار سوار
و چاه هزار پایوه شد و دوباره بنجاک مغول آهنگ
ترکتازی نمود و ژهای شان را که در نزدیکی جونیر بود

گرفت و سوارہ لشکرش تا نزدیکہای اورنگ آباد
را بتاخت

در آن بستگام شایستہ خان (پسر آصفخان برادرزادہ
نورجہان و برادرزن شاہجہان) از سوی شہنشاہ
دہلی فرمانفرمای دکن و آرامگاہ فرماندہ پیشین اورنگ آباد
بود و چون از آنکوہ گستاخی و بیباکی کردہ مراہتہ شنید
بیتلابانہ سوار شد و از آن شہر برآمدہ لشکر
سیواہی را شکستہ و پریشان نمود و در چاکن را گرفت
و تا پونہ سیواہی را دنبال کرد و او بہ دژ سینگر
کہ در سہ چہار فرسنگی پونہ بود پناہ برد
شایستہ خان در شہر پونہ بسرانی فرود آمد کہ سیواہی
ورا آنجا بارآمدہ بود و از گزاشتن و داشتن دستہا
لشکر بہ نگاہبانی جنبشہای دشمن و بیاسبانے

واستان ترکنازان هند

فروگاه خود که مبادا از سپاه آراشه سیواجی یا از مردان
شهر چشم زخمی رسد چنان بندوبستی کرد که از آن
رگزر آنگونه آسوده زیست که گفتی در خانه خود آرمیده

است

سیواجی رنگ دیگری ریخت و آن را چنان خوب
پرداخت نمود که از فریادگی آن گروه مرده تا هسنوز
بر خود میباند

شامگاهی از دژ سینگر برآمد و راه را جایجا بسته
شکر پیاده خود سپرد و با بیست و پنج تن از
تیره بادی رسید به بیرون دروازه شهر و آنها
خود را انداخت میان انبوهی از مردمان که با ساز
شادی و نواز سور و اماومی بشهر میرفتند چنانکه
پیش با آنها بندوبست کرده بود و بهمین گونه رفت

تا رسید نزدیک خانہ خود و از دریکہ پشت خانہ بود خود
را بدرون انداختہ یکایک با ہمراہان خود دست بکشتار
برکشاو و با تروستی و چالاکي بسیار کار خود را انجام داد
بیرون رفت و بہ پیادگان خود پیوستہ بہ سینگر و راہ
شایستہ خان کہ در خوابگاہ خود آن رستخیز را

بنگرید بستابانہ جست و خیزی نموده خود را از در یکہ بیرون
انداخت و بزخم شمشیری در ہماںجای دو انگشتش
یفتاد و چون ہنگامہ گیر و وار فرود نشست پسر خود
را با بیشتر نزدیکان خود کشتہ یافت پس از آن
جنگ با مرأتہ را پس انداختہ چونگی را بہ اورنگزیب
کہ رہ نورد سوی کشمیر بود نوشت (۱۰۷۳ تا ۱۰۷۴) و
آن رویداد را بگردن جسونت سینگر گشت کہ ہنگام
شکری بکک اول فرستاد

جسونت سینگ پس از آن کوشید که دژ سینگ را بگیرد
و چون دید که کوشش سودی نبخشید به اورنگ آباد
برگشت

اورنگزیب از نوشته شایسته خان باشوب و کن پی برد
پس او را از آن کشور بخواند و به جنگالش فرستاد
و فرزند خود شایزاده معظم را سه ساله و کن نموده
جسونت سینگ را بیادری او نامزد فرمود

ازینگونه جایجا نمودن فرماندهی سیواجی را که در آن
جنگها آزمایشهای خوب پیدا شده بود هنگام درستی
بدست آمد که هرچه دلش میخواست کرد چنانکه چون دیده
بود که از سواران یک کارها بهتر از پیش برده شده
بودند تا از سپاه پیاده چهار هزار سوار برداشت و
ناگهان خود را رساند بر در شهر سورت که از

نگہبان تھی و از سامان تو انگری پر بود (۱۰۷۴) (۱۶۴۳)
و تاشش روز آن شهر را یغما نموده از چیزهای
میش ارز و گوہرهای گرانبہا و سیم و زر باندازہ یک
کرور ہند کہ چہار کرور تومان ایران باشد ہمراہ خود
بروہ در وڈ را می گرہ بند وخت

گویند بجز بازگانان انگریز و فوج کہ در ہای تیمچہ ہاس
خود را بستہ پایداری نمود کسی از دست تاراج
او تندرست بدر نرفت

چند روز پس از آن ترکتازی سہاجی پدرش
با آنکہ بسیار پیر بود در شکار گاہ از اسب افتاد و بمرد
چنانکہ چون سیواجی از یغمائی سورت برگشت از آن
رویداد ناگزیر شنیدہ جامہ سوگ پوشید و پس از
انجام کار سوکواری بہمان رفتار ہای پیشینہ را آغاز نمود

داستان ترکمانان هند

نخست جاگیر خود را بآمین درآورد و فرمانم را بجای بر خود
 نهاده نام خود را بر زر نگاشت
 آنگاه از کسوی بنام پادشاه بیجاپور به فرودین نخت
 و سپاهش تا نزد کیهاندرین تا بخور را بلرزه درآورد
 و هر جا که بشکر بیجاپور برخوردند جنگ و گریز پروا
 و خودش از کسوی بنجاک کون درآمد و دیگر را
 که در همان خاک و پیش از آن تنگگاه خود ساخته
 بود استوار نمود و پروا نداشت بفرمان آوری کشتیها
 چنانکه گویند یکبار در بشتاد و هفت گشتی چهار هزار
 مرد نشانده از کناره به کناره میرود و کشتیهای مغول
 را که کالای بازرگانی داشتند یا پر بودند از مسلمانان
 بجا کسوی خانه خدا میفرستند تاراج می نمود و مرزها نسیم
 پیوسته به دریا و زیر فرمان بیجاپور بودند همه را تاخت و